

کیمیا

قلب مهم‌ترین مرکز ادراکی و عاطفی بشر است که ارتباط تنگاتنگ و استواری با ایمان و مسائل مربوط به آن دارد. از این رو بخش مهمی از آموزه‌های قرآن به مسئله قلب، آثار، نقش و کارکردهای آن اختصاص یافته است. قلب که از آن به روح و نفس نیز یاد می‌شود همچنان که نامش پیاداست به سبب آنکه از متولذترین اعضای بشری است و هر دم به شکل و حالتی در می‌آید تا مقام ثبات و ثبوت پایدار با طولانی طی کند، حالات گوناگون آن خود مسائل و مباحث متنوع و متعددی را پدید می‌آورد. از ایسن رو در قرآن از حالات مختلف قلب چون انحراف، اعتفاف، سلامت و بیماری سخن گفته شده است. نوسنده در این مطلب عوامل سلامت و بیماری قلب و نشانه‌ها و آثار بیماری‌لی آن شرح کرده است.

حالات متنوع قلب از نگاه قرآن

معنای متبادر و ابتدائسی آنچه از واژه قلب به ذهن می‌آید، عضو صنوبری شکلی در طرف چپ سینه است؛ ولی در فرهنگ قرآن به معنای قوه ادراکی به کار می‌رود و مراد از آن لطیفه ربانی است که حقیقت انسان بدان معنا می‌یابد. به این معنا که قلب است که ادراک و علم بشر را سبب می‌شود و همان است که مورد خطاب و عتاب خدا و خلق می‌گردد. در حکمت، از این قوه و لطیفه ربانی به عنوان روح و نفس ناطقه نیز یاد می‌شود. (نگاه کنید: مفردات قرآن کریم، راقب صفهانی، کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، ج ۲، ۱۳۳۴ و نیز لغت نامه دهخدا، ج ۱۱، ۱۵۵۵)

به تعبیر دیگر منظور از قلب همان نفس انسانی است که در حالت ناگوارگی و از خود بروز و ظهور می‌دهد.

آموزه‌های قرآنی که به معرفی و توانایی قلب می‌پردازد، به تنوع حالات قلبی نیز اشاره دارد. از این رو بخش مهمی از آیات به همین حالات متنوع قلب توجه می‌دهد و علل و عوامل و آثار

می‌تواند متأثر از علل و عوامل بیرونی، راه کمال و رشد را در پیش گیرد یا آنکه راه سقوط و هبوط را مقصد و مقصود خود قرار دهد. بنابراین اگر متأثر از عواملی گردد که وی را به سوی کمالیات و زیبایی‌های واقعی سوق می‌دهد، می‌توان امیدوار بود که همچنان بر سلامت باقی بوده و ادراک حقایق به درستی صورت می‌گیرد و ازباط با کمال و زیبایی‌ها همچنان نادم می‌یابد.

قرآن در آیاتی به مهم‌ترین عواملی که موجب می‌شود تا قلب به درستی در مسیر کمال و سلامت خود باقی بماند می‌پردازد؛

عوامل انحراف و سلامت قلب

زیرا انسان در جهان مادی‌ای زندگی می‌کند که عوامل بیماری‌زا در آن بسیار است و حتی دسترسی به آن آسانتر و ساده‌تر از هر امر دیگری است؛ چون انسان در حقیق قرار گرفته است که گرایش به شوق و مشتتهات به شکل طبیعی خودنمایی می‌کند، افزون بر اینکه عامل وسوسه‌های شیطانی در کنار خواسته‌های نفسانی به این گرایش به سوی پستی‌ها و ظواهر شهوانی دنیا شدت می‌بخشد.

بر این اساس خداوند از مؤمنان می‌خواهد تا برای حفظ سلامت نفس، به آن دسته از عوامل اعتلافی توجه کنند که

آموزه‌های قرآنی در مقام آشناسازی انسان با قلب به این معنا توجه می‌دهد که قلب دارای حالات متضادی چون پاکی و پلیدی و آرامش و اضطراب و سلامت و بیماری است. البته همین آموزه‌ها تبیین می‌کند که حالت نخست قلب جز سلامت نمی‌باشد و این آدمی است که متأثر از علل و عوامل درونی و بیرونی، قلب را به بیماری گرفتار می‌کند.

و کارکردهای آن را در زندگی بشر می‌نمایاند. این‌گونه است که از آرامش و اضطراب قلب و علل و عوامل و آثار آن و یا از سلامت و بیماری قلب و علل و آثار آن سخن می‌گوید و می‌گوید که سلامت و آشناسازی انسان با حقیقت قلب انسانی، زمینه مدیریت و تاثیر بر آن را به آدمی بیاورد تا بتواند با بهره‌گیری از این توان و نعمت الهی در مسیر کمال و تحول گام بردارد.

به عنوان نمونه در آیات ۶ تا ۱۱ به عوامل اضطراب و نگرانی شدید قلب‌بیم مکرران معاد هنگام زلزله‌های در آستانه قیامت اشاره می‌کند و در آیات ۱۰ سوره احزاب و ۱۸ سوره قاف، بروز برخی حالت‌های روانی و حوادث سخت را موجب تیش قلب صنوبری و اضطراب قلب و دل می‌داند که گویی قلب‌ها از فشار و سختی می‌خواهد از گلو بر آید.(شکاف:رمضشر، ج ۳، ص ۵۲۶)

در همین حال اموری چون اماند‌های غیبی خدا (فتح، آیات ۱ و ۴) و ایمان به خداوند (رعد، آیه ۲۸ و نحل آیه ۱۰۶) و ذکر و یادکرد خداوند(همان) را عامل آرامش قلبی بر می‌شمارد. بنابراین می‌توان گفت که حالات قلب بسیار متنوع است و چسوند دریا حالت و دگرگونی‌های زیاد می‌شودن آن را قلب نامیده‌اند زیرا کمتر اتفاقی می‌افتد که قلب در مدت زمان یک روز و بلکه گاه یک ساعت در یک حالت باشد و دگرگون نشود. البته برخی از کسانی که مدیریت نفس خویش را به دست گرفته‌اند کمتر دچار این گونه دگرگونی‌های پیاپی هستند بلکه به نوعی ثبات در عین تغییر و تحول می‌رسند که مستند حرکت خودشان و حرکت زمان کمتر قابل درک و احساس است.

عوامل حفظ سلامت قلب

آموزه‌های قرآنی در مقام آشناسازی انسان با قلب به این معنا توجه می‌دهد که قلب دارای حالات متضادی چون پاکی و پلیدی (مانده، آیه ۴۱ و آل عمران، آیه ۱۵۴)، آرامش و اضطراب (بقره، آیه ۱۲۶) و سلامت و بیماری است.(سوره بقره، آیه ۸۹ و بقره، آیه ۱۰۱) البته همین آموزه‌ها تبیین می‌کند که حالت نخست قلب جز سلامت نمی‌باشد و این آدمی است که متأثر از علل و عوامل درونی و بیرونی، قلب را به بیماری گرفتار می‌کند.

آیات ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۲ و ۱۳ سوره بقره و نیز آیات ۱۲۶ سوره آل عمران و دهها آیه دیگر، در بیان علت این تغییرات در قلب به این معنا توجه می‌دهد که قلب آدمی به گونه‌ای ساخته شده است که در حالت خارجی ثابت می‌بیزد و اعتنافت پذیر است. تازیدپذیری و اعتنافت قلب آدمی موجب می‌شود که به هر دو سمت کمال و ضد کمال گرایش یابد. بدین معنی که آدمی

شبهه: نقش سلمان فارسی در فتح ایران چه بود؟ آیا به شکست ایران کمک کرد؟
آیا این خیانت نیست؟

سلمان بعد از سال‌ها جست‌وجوی یافتن دین حق، به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) ایمان آورده بود و راه و رسم او در زندگی، الگویی برای همه حقیقت‌جویان عالم است. با این حال، دربارهٔ نقش سلمان در به‌ظاهر ملی‌گرایانه و درواغ، اسلام‌ستیزانه، هر نوع همکاری مسلمان با مسلمانان را «خیانت» می‌شمارند در برخی از مطالب منتشرشده در فضای مجازی، دربارهٔ نقش سلمان در فتوحات، اغراق می‌شود و او را عامل اصلی پیروزی مسلمانان می‌شمارند و سپس ضمن نادیده گرفتن جنبه مثبت حضور سلمان در این ماجراها، او را به‌عنوان یک «مخائن» به یاد افتاد می‌گیرند؛ اما حقیقتی که تاریخ گزارش می‌کند، چیست؟

بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که افرادی چون سلمان فارسی با حضورشان در این فتوحات، عملاً باعث شدند که بسیاری از تندروی‌ها و کارهای ناشایست از بین برود و با کاسته شود. بسیاری از سپاهیان عرب حاضر در فتوحات، تازه‌مسلمانانی بودند که درک درستی از ارزش‌های اسلامی و انسانی نداشتند. برخی از فرماندهان نیز توجه چندانی به رعایت این مسائل نمی‌کردند. اگر حضور امثال سلمان نبود، چه‌بسا کار به دست عناصر تندرو دستگاه حاکم می‌افتاد و خون‌های بسیاری ریخته می‌شد. اما حضور بزرگانی مانند عمار یاسر و سلمان و حذیفه و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و... باعث تعلیم و تعدیل این نیروها می‌شد.

نقش سلمان در فتوحات

برخی چنان سخنان می‌گویند که گویی اگر مسلمان نبود، سزمین پارسی‌ها به دست مسلمانان فتح نمی‌شد! درحالی‌که سلمان در دوران فتوحات، پی‌زمندی سالخورده بود و در هیچ گزارش تاریخی مربوط به فتح ایران، از او یا عنوان فرمانده نام نشده است. مهم‌ترین صحنه حضور او، در فتح مدائن و تیسفون است که فرمانده مسلمانان در این ماجرا سعد ابن ابوقحاص بود.

بنا بر گزارش‌های که طبری از سبغ بن زینب از ابوالبختری نقل کرده، سلمان «اند» مسلمانان بود و او را «داعی» قرار داده بودند؛ همان‌گونه که در فتح بهُزرس نیز چنین نقش داشت.

راوندی به معنای کسی است که پیشاپیش سپاه حرکت می‌کند. به معنای گزارش طبری این است که سلمان، «پیشساز» یا «پیشرو» مسلمانان بود و مسلمانان وی را به‌عنوان نماینده خود برای گفت‌وگو و دعوت پارسیان به اسلام انتخاب کرده بودند. «سبغ گزارش مزبور، وقتی مسلمانان به مدائن رسیدند، پیمان‌نامه ساسانی به فرماندهی بزرگ‌در، شهر را ترک کرده بود و فقط گروهی از مردم باقی‌مانده بودند که در قصری به نام قصر سفید پناه گرفته بودند.

سلمان خطاب به آنان گفت: «همانا اصل و نسب من و شما یکی است و دلدوسر شما هستیم. من در هیچ چیزخواه شما نیستم و صلاح شما در یکی از اینها است.اگر اسلام بیاورید، برادر ما هستید و در اموال ما شریک خواهید بود و بر شما است عمل تکلیفی که بر ما است. اما اینکه همان تسلیم شوید و به مسلمانان جزیه بدهید، در غیر این دو صورت، با شما می‌چینیم، همانا خدا، خدایان

معارف

MaarefKayhan@Kayhan.ir

گزارشی که قرآن در آیه ۱۱۷ سوره توبه از جنگ تبوک ارائه می‌دهد این معنا را با خود دارد که انحراف و تزلزل قلب در عده‌ای مسلمانان در تنگناهای جنگ تبوک رخ داده است. به این معنا که حتی برای جاهدان در صیوحه جنگ نیز این امکان هست که دل‌ها منحرف شود و بلغزد.

آثار انحراف قلب و بیمار دلی

آثار چنین انحرافی را می‌توان در امور زندگی به آسانی مشاهده کرد. خداوند در آیه ۷ سوره آل عمران، انحراف قلب را

می‌کوشد نشان دهد که چگونه بیماردلان و منحرفان تنها در جست‌وجوی مشتهایات می‌روند که هم فتنه برای آنها می‌شود و هم جامعه و مردمان را در فتنه می‌افتکند. به سخن دیگر، قلب‌های کزاندیش و منحرف و بیمار، مایه فتنه و فساد در خود و جامعه هستند(ال عمران، آیه ۷) و همین انحراف قلب است که آنان را به سواستفاده از قرآن و بخش‌هایی می‌فکند که به ظاهر مشتهایات است تا این‌گونه دین را به تسخر گیرند و عاقبت خویش و دیگران را تباہ کنند. اینکه گفته شده است به ظاهر مشابه هستند زیرا هر آیه مشابهی دارای آیه حکمی است که می‌تواند آن را تفسیر و تأویل درست کند مگر آنکه انسان بیمار دل باشد که به مشتهایات بدون محکمات بسننده کند و آن را اصل قرار دهد و به نقد و انتقاد کزاندیشانه خود ادامه دهد.

خداوند در همین آیه بصراحت اعلام می‌کند که آگاهی به حقیقت تفسیر قرآن و دستیابی به محکمات در مشتهایات، خارج از قدرت قلب‌های منحرف است و آنان نخواهند توانست حقیقت تفسیر و تأویل آیات را دریابند. به سخن دیگر، آنان شرایط را سه‌گونه‌ای برای خود فراهم کرده و رقم زده‌اند که دیگر قدرت تفسیر مشتهایات و تأویل آن را ندارند و هر چه هم بخواهند این امکان برای آنان فراهم نیست.بیماردلان، در فضا و شرایطی قرار می‌گیرند که القائات شیطانی برای آنان اصالت می‌یابد و متأثر از آن حرکت می‌کنند.بنابراین القائات وحیانی و اهداف و برنامه‌های پیامبران برای آنان غیر قابل پذیرش می‌شود.(حج آیات ۵۲ و ۵۳)
بیماردلی همچنین موجب می‌شود تا به دیگران به ویژه اقشار ضعیف جامعه از جمله زنان آسیب و آزار برسانند(احزاب، آیات ۵۹ و ۶۰) و برخورد‌های استهزآمیز نسبت به آیات و آموزه‌های قرآنی در پیش گیرند.بنابراین هر مطلبی که در قرآن و وحی آمده باشد، عاملی برای خودسازی و تسخر قرار می‌گیرد، چنان‌که در خصوص ذکر تعداد نگهبانان دوزخ این‌گونه عمل کردند.(مذثر، آیات ۳۰ و ۳۱)

تسخر مؤمنان به قصد اهداف گوناگون از شیوه‌های بیمار دلان است که آیات ۱۰ و ۱۳ و ۱۴ سوره بقره به آن اشاره دارد. خداوند بیمار دلان را دارای قلب‌های پلید (توبه آیه ۱۲۵) می‌داند که به سبب رفتارهای باطل و زشت این پلیدی روز بروز افزایش می‌یابد و در نهایت به ختات می‌انجامد(همان)
خداوند این افزایش پلیدی از طریق رفتار را در آیات ۱۲۴ و ۱۲۵ سوره توبه توضیح می‌دهد و می‌فرماید که افزایش پلیدی بیماردلان در پی تسخر و انکار تاثیر پذیری قرآن بر قلب آنان ایجاد می‌شود. بیماردلی موجب می‌شود تا آنان اگر ایمان و سلامتی داشتند از دست بدهند و در نهایت به دام ارتداد بیفتند؛چنان‌که شماری از مسلمانان در صدر نخست اسلام به سبب پذیرش دوستی و ولایت یهود و نصارا، ارتداد اندک در دام ارتداد کفر افتادند و با بیمار شدن قلب‌هایشان از مسیر حق و کمال دور شدند.(مانده آیات ۵۱ تا ۵۴)

حق‌ناپذیری و ناتوانی از شناختن آن (حج آیات ۵۲ و ۵۳) نیز مدثر آن (۳۱، محو شدن اعمال نیک (مانده، آیات ۵۲ و ۵۳)، انذار ناپذیری (بقره، آیت ۶ و ۷ و ۱۰)، افترا و تهمت سفاهت و

انحراف قلب، معلول رفتار و کردار خود آدمی است؛ زیرا خداوند این امکان را به قلب داده است که میان تقوا و فجور به سمت تقوا گرایش یافته و آن را در جان و روح خویش ملکه کمالی سازد؛ اما انتخاب نادرست و کردار زشت و پلیدی وی موجب می‌شود تا قلب اندک منحرف و بیمار شود و در نهایت نیز بر آن مهر زده شود.

می‌تواند به این معنا که آدمی اگر این نظر قلبی منحرف شود، دنبال مشتهایات به جای محکمات می‌رود و به جای اینکه مشتهایات را به محکمات ارجاع دهد به مشتهایات می‌چسبد و آن را بزرگنمایی می‌کند تا محکمات را سست نماید.از این رو بیماردلان و منحرفان تنها در مسائل حسنی و زندگی دنبال نقاط ضعف و مشکلات می‌روند و با بزرگنمایی می‌کوشند تا حقایقت خود را اثبات کنند و برای خود تفسیر و توجیحات موجهی بسازند. در زندگی معمولی نیز بسیاری از بیمار دلان به جای آنکه بخش بر لویان را بنگرند به بخش خالی آن توجه می‌دهند و با سانی منفی بر لویان به بخش‌های ضعیف و اشتباهات و خطاها توجه دارند و آن را بزرگنمایی می‌کنند و با منفی نگری، آشوب در جامعه می‌افتکند. خداوند تا تأکید بر واژه زب که به معنای انحراف از استقامت و راستی است(مفردات الفاظ قران، راقب، ص ۱۰۷) این‌جا می‌توان به آنها اشاره کرد.

عبدالحسین زرین کوب در کتاب «دو قرن سکوت» درباره سلمان فارسی می‌گوید که وی انسانی هوشمند و حنجو بود و در دورانی که حاکم مدائن بود، ساده می‌زیست و «این مایه سادگی با زاهدانه البته شگفت‌انگیز بود و ناچار در دیده مردمی که هزینه تجمل و شوکه امرا و بزرگان ساسانی را به عسرت و رنج و با پرداخت مالیات‌ها تأمین می‌کردند، اسلام را ارج و مهر فراوان می‌داد.»

ازاین‌رو، مردم ایران در آن زمان، نه‌تنها سلمان را خائن نمی‌دانستند، بلکه به سبب تقویت مثبت او در حفظ جان مجری و نیز به خاطر ساد‌زیستی و خصال اخلاقی که از مسلمان می‌دیدند، او را بسیار دوست می‌داشتند و ارج و احترام فراوانی برای وی قائل بودند.

حتی بر اساس برخی گزارش‌ها، عده‌ای از مردم مدائن به‌عنوان احترام، در مقابل مسلمان به خاک می‌افتادند؛ اما سلمان سسر فرود می‌آورد و می‌گفت: «برای خدا خشوع می‌کنم» و گویی با این کار، مردم را از این کار نهی می‌کرد و به یساذ خدا می‌نابخات. او در دوران حکمرانی بر مدائن، محافظ و نگهبان نظامی نداشتند و چنان ساده و مردمی بود که گاهی مردم او را نمی‌شناختند و با این‌همان که او کارگر است! از او کار می‌کشیدند. (۱)

حال در چنین وضعیت،ی، اگر کسی قصد کشتن او را می‌کرد، براحتی می‌توانست نقشه خود را اجرا کند. اگر او براستی خائن بود، آیا یک ایرانی غیرتمند پیدا می‌شد که او را از پا برآورد؟!

حضور امثال سلمان نبود، چه‌بسا کار به دست عناصر تندرو دستگاه حاکم می‌افتاد و خون‌های بسیاری ریخته می‌شد. اما حضور بزرگانی مانند عمار یاسر و سلمان و حذیفه و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و... باعث تعلیم و تعدیل این نیروها می‌شد.

حضور برخی خواص و شیعیان در ایسن جریانات می‌توانست تا حدی به اعزاز و نوله داشتن آزمان‌ها و پدید آمدن، جلوی ریختن خون‌های بسیاری را گرفت. آیا این کار، خیانت بود؟

اگر کار سلولیم به ضرر هم‌وطنانش بود، شاید می‌توانستیم بگوییم او خیانت کرده ولسی حقیقت این نیست. او در جهت پیشرفت ایران با ایرانیان نبود؛ بلکه در جهت شکست حکومت ساسانی بود که دیگر محبویت خود را در دست‌داده بود و به همین دلیل هم بود که بسیاری از ایرانیان، با سپاه ساسانی همکاری کردند و با روی گشاده از مسلمانان استقبال کردند و بدین ترتیب، بسیاری از شهرهای ایران – مانند قم و کاشان و اصفهان و تیسفون – بدون خیزش‌زی فتنه شد و درواغ، در بسیاری از موارد، خود مردم و یا فرماندهان منصوب ساسانی، شهر را به مسلمانان تسلیم کردند.(۲)

برکات حضور سلمان در فتح ایران
بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که افرادی چون سلمان فارسی با حضورشان در این فتوحات، عملاً باعث شدند که بسیاری از تندروی‌ها و کارهای ناشایست از بین برود و با کاسته شود. می‌دانیم که بسیاری از سپاهیان عرب حاضر در فتوحات، تازه‌مسلمانانی بودند که درک درستی از ارزش‌های اسلامی و انسانی نداشتند. برخی از فرماندهان نیز توجه چندانی به رعایت این مسائل نمی‌کردند. پس اگر تجملات دربار ساسانی را دیده بودند.

سلمان در برخی از جنگ‌هایی که منتهی به فتح ایران شد، حضورداشته؛ ولی نه به‌عنوان «فرمانده»؛ بلکه به‌عنوان نماینده مسلمانان برای گفت‌وگو

با پارسیان مردم می‌کرده است. در فتح مدائن و تیسفون، سخنان سلمان خطاب به عسل شهر و سپاهیان، سبب شد تا دو شهر از شهرهای مدائن و ایوان و کاخ مدائن، از جمله تیسفون که سال‌ها پایتخت ساسانیان بود، بدون درگیری و به دعوت وی تسلیم لشکر اسلام شود.

داشت. لباس پشمینه می‌پوشید و نان جو می‌خورد (۳) و بسا اینکه حاکم منطقه مهمی چون مدائن بود، از بیت‌المال ارتزاق می‌کرد؛ بلکه حصیر می‌بافت و از همین طریق امرا معاش می‌کرد. (۴)

همین رفتارها باعث شگفتی و علاقه مردمی می‌شد که در تجملات دربار ساسانی را دیده بودند.

و بهتر است درباره او متصفانه قضاوت کنیم.

صفحه ۷

شنبه ۲۰ بهمن ۱۴۰۳

۹ شعبان ۱۴۴۶ – شماره ۲۳۷۹۱

چراغ راه

اهم شاخص‌های مکارم اخلاق

قال الامام علی(ع):« مکارم الاخلاق عشر خصال: السخاء، والحياء، والصدق، واداء الامانه، و التواضع، والغیره،والشجاعه، والصلح، والصبر، والشکر».

امام علی(ع) فرمود: ده خلصت از اخلاق پسندیده است:
۱- سخاوت
۲- راستی
۳- ادای امانت
۴- فروتنی
۵- غیرت
۶- شجاعت
۸- بردباری
۹- صبر
۱۰- سیاست‌گرایی. (۱)

۱- شرح‌نوح‌البلاغه ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۷۵

حکایت خوبان

سه توصیه راهبردی

برای تقویت تحمل‌پذیری

امام صادق(ع) فرمود: سه توصیه‌ای که درباره حلم و بردباری است:
۱- اگر کسی به تو گفت: اگر یک حرف به من بزنی، ده حرف می‌شنوی! به او بگو: ولی اگر تو ده تا بگویی، یکی هم از من نمی‌شنوی.
۲- اگر تو را دشنام داد به او بگو: اگر سزاوار دشنامی که می‌دهی هستم، از خدا می‌خواهم که مرا ببخشند.
و اگر دروغ می‌گویی، از خدا می‌خواهم تو را ببخشند.
۳- و اگر کسی به تو وعده ناسزا در کلام داد، تو به او وعده نصیحت و رعایت ادب بده. (۱)

۱- بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۳۴

پرسش و پاسخ

نقش سازندگی اخلاق اسلامی (۲)

پرسش:

جایگاه: اهمیت و نقش تربیت و اخلاق سازنده را در حیات فردی و اجتماعی انسان توضیح دهید؟

در بخش نخست پاسخ به این سؤال به مباحثی همچون: ریشه‌یابی فقدان ارزش‌های اخلاقی و ضرورت توجه به سازندگی اخلاقی پرداختیم. اینسک که بخش پیاپانی دنباله مطلب را پی می‌گیریم، با توجه به ارتباط نزدیکی که میان تربیت و تعلیم و اخلاق وجود دارد، ابتدا به مفاهیم کلیدی هر یک از آنها و ارتباطات منطقی هر یک خواهیم پرداخت، سپس مبانی اخلاق اسلامی را تبیین خواهیم کرد.

۱- مفهوم تربیت
فراهم آوردن زمینه برای پرورش استعداد‌های درونی هر موجود، و به ظهور و تعلیبت رسانیدن امکانات بالقوه موجود در دورن او تربیت می‌نامند.

۲- رابطه تربیت و اخلاق

اخلاق مجموعه ملکات نفسانی و صفات و خصائص روحی انسان است. وقتی عملی به طور مکرر انجام می‌پذیرد در هر بار معنی حاصل از آن عمل در روح انسان اثر می‌گذارد و پس از مدتی در روح انسان رسوخ پیدا کرده و در نفس مستقر می‌شود. در این صورت گفته می‌شود که آن صفت به صورت ملکه درآمده است. وقتی صفتی به صورت ملکه درآید، زوال آن بسیار مشکل است و زمانی که صفتی به صورت ملکه درآمده است، از آن تغییر به حال می‌شود. بنابراین حال آن حالت نفسانی است که هنوز در روح رسوخ نکرده و ملکه نشده و در نتیجه به سهولت زوال‌پذیر است. صدور افعال مناسب با صفتی که به صورت ملکه درآمده است، سهل و بدون تکلف است. اما زمانی که به صورت حال است خالی از صعوبت و تکلف نیست. بنابراین اخلاقی در این معنا یکی از ثمرات تربیت بلکه مهم‌ترین ثمره آن است. گاهی اخلاق در معنای وسیع خود به مجموعه صفات و افعال انسان اعم از زشت و زیبا هر دو اطلاق می‌شود و گاهی تنها در معنای مثبت آن از نظر ارزشی به کار می‌رود. مثلا گفته می‌شود انسان دارای تمایلات اخلاقی است منظور جنبه‌های مثبت و ارزشی آن است.

۳- رابطه تعلیم و تربیت و اخلاق

تعلیم عبارت است از فراهم آوردن زمینه برای رشد و شکوفایی استعداد‌های خست انسان. در هر آموزشی که صورت می‌گیرد، یکی از استعداد‌های ذهن به فعلیت می‌رسد، تا آنجا که اگر چنان استعدادی در کار نبوده، چنین آموزشی هم صورت نمی‌گرفت. بنابراین کار معلم جز این نیست که شرایط لازم برای به فعلیت رساندن استعداد‌های ذهنی متعلم فراهم آورد. بر این اساس، تعلیم بخشی از تربیت محسوب می‌گردد. به عبارت دیگر تعلیم چیزی جز تربیت بعد فکری انسان نیست. علاوه بر آن می‌توان دریافت که هر تربیتی در هر زمینه‌ای که باشد مستلزم تعلیم است. زیرا معلم و مربی در تربیت متعلم ناچار است که او را به حقایق و علوم آگاهی گرداند تا با معرفت و شناخت آنها و عمل بر طبق موازین آموخته شده به رشد و پرورش ابعاد مختلف روحی و معنوی خود بپردازد. بنابراین تعلیم شرط لازم برای تربیت است. اما تعلیم و تربیت اخلاقی یعنی تعلیم و تعمیم و نهادن اینها در استعداد‌های با گرایش منفی و تقویت و پرورش هماهنگ صفات و استعداد‌های مثبت اخلاقی. چون تضعیف اینهام صفات و استعداد‌های با گرایش منفی که ریشه در بعد حیوانی انسان دارد و داخل در حقیقت انسانی نیستند، لازم‌رشد و پرورش استعداد‌های عالی‌هر روحی و اخلاقی است.

۴- فلسفه وجودی علم اخلاق

انسان در بدو تولد حیوان بافعل و انسان بالقوه است. یعنی بعد حیوانی انسان که متضمن حفظ و اداره حیات مادی در اوست، به صورت بافعل موجود است. به‌طوری‌که با: ذات دادن این بعد قادر به ادامه حیات نیست، و انسان تا زنده است، بعد حیوانی او پابرجاست. تمامی غریزی موجود است و به هدف حفظ و اداره حیات در انسان وجود دارد. از قبیل خوردن، خوابیدن، میل جنسی، عمل تنفس و... همگی از بعد حیوانی او سرچشمه می‌گیرند. برخلاف بعد حیوانی، بعد انسانی او در هنگام تولد به صورت بالقوه است. یعنی به مثابه بزهرهای است که در درون او پاشیده شده و در صورت پرورش به صورت آنچه که ارزش‌های والائی انسانی یا فطرت انسانی نامیده می‌شود، درخواهد آمد. ساختار خلقتی روح انسان به جهت استعداد و قابلیت‌های او، در اینجا است که به جایگاه، ضرورت و اهمیت علم اخلاق در سازندگی روحی و اخلاقی فرد و جامعه متوقف بر آن است. بی‌برد، و بدون علم اخلاق اسلامی، انسان خود را نمی‌شناسد و بر تربیت خویشتن انسان خود قادر نمی‌گردد و در نتیجه در جامعه‌سازی دینی هم نمی‌تواند به نتایج دلخواه و مطلوب خود برسد.

ارضا نشدن هوا و هوس روحی

غریزه جنسی دو جنبه دارد: جنبه جسمی و جنبه روحی که از جنبه جسمی محدود است. از این نظر یک زن یا دوزن برای اشباع مرد کافی است، ولی از نظر تنوع طلبی و عشق روحی‌ای که در این ناحیه ممکن است به وجود آید، شکل دیگری دارد. حالت روحی مربوط به این موضوع دو نوع است: الف) یکی آن است که به اصطلاح عشق نامیده می‌شود. ب) نوع دیگر عشق روحی آن است که به صورت حرص و آز درمی‌آید که از شوقن جنس تمکک است، و این همان است که از دو غریزه پایان‌ناپذیر: شهوت جنسی و جنس تمکک، آن را می‌سازد. این دو در صاحبان حرم‌سراهای قدیم و در اغلب پولداران و غیرپولداران مصر ما وجود دارد. این نوع از عشق که هوس نامیده می‌شود، ارضا شدنی نیست. (۱)

سلوک عارفانه

ارضا نشدن هوا و هوس روحی

غریزه جنسی دو جنبه دارد: جنبه جسمی و جنبه روحی که از جنبه جسمی محدود است. از این نظر یک زن یا دوزن برای اشباع مرد کافی است، ولی از نظر تنوع طلبی و عشق روحی‌ای که در این ناحیه ممکن است به وجود آید، شکل دیگری دارد. حالت روحی مربوط به این موضوع دو نوع است: الف) یکی آن است که به اصطلاح عشق نامیده می‌شود. ب) نوع دیگر عشق روحی آن است که به صورت حرص و آز درمی‌آید که از شوقن جنس تمکک است، و این همان است که از دو غریزه پایان‌ناپذیر: شهوت جنسی و جنس تمکک، آن را می‌سازد. این دو در صاحبان حرم‌سراهای قدیم و در اغلب پولداران و غیرپولداران مصر ما وجود دارد. این نوع از عشق که هوس نامیده می‌شود، ارضا شدنی نیست. (۱)

۱- مجموعه آثار شهید مرتضی‌مطهری(ره)، (مسئله حجاب) ج ۱۹، ص ۴۵۸